



m.ilbeigi@yahoo.fr

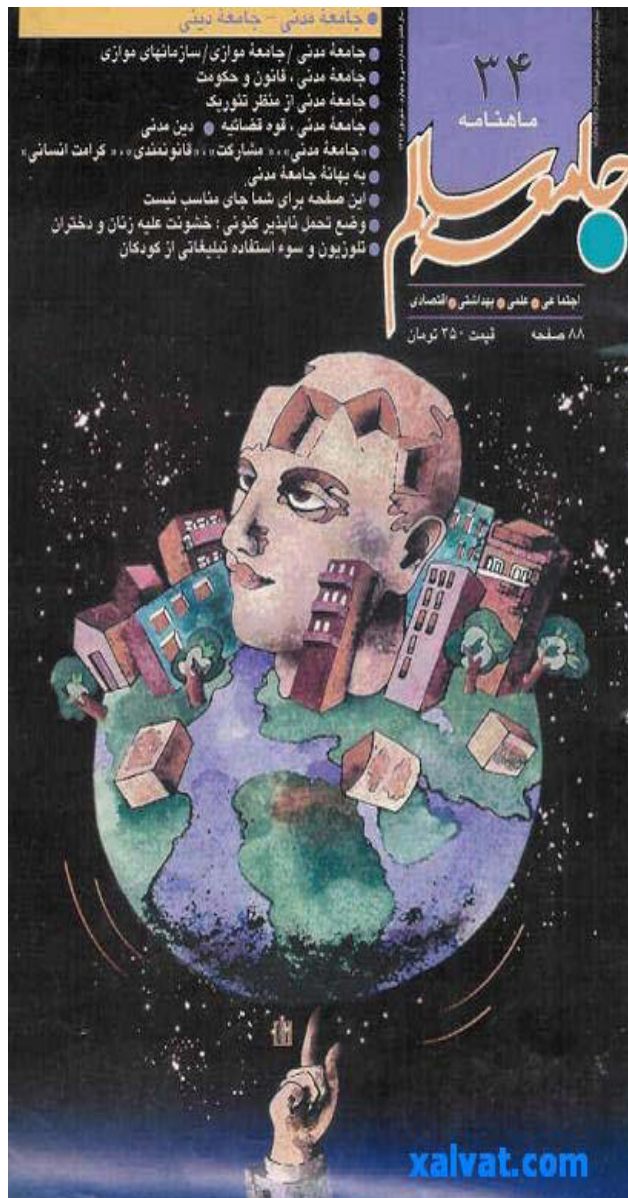
xalvat.info

نشر دیگران

| | | | | | |
|-------------------------|----------------|------------|----------------|--------------------|------------------------------|
| از نگاه فریدون ایل بیگی | کتاب خانه خلوت | نشر دیگران | از نگاه دیگران | از این و آن نارنما | ایران در نشریات فرانسوی زبان |
| از نگاه م. ایل بیگی | آگاهی نامه | اوا و نما | عکسها و طرحها | فرستاده های دیگران | صفحات اول نشریات سالیان پیش |

۸۲۷

۱. مرتضی محیط : تا سرمایه‌داری هست ، آثار مارکس خواندن دارد ؛
۲. دانیل سینگر (برگردان : بابک پاکزاد) : چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم





• اجتماعی • علمی • بهداشتی • اقتصادی

سال هفتم - شماره سی و چهارم - شهریورماه ۱۳۷۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سیاوش گوران

سرمدیر: فیروز گوران

دبیر تحریریه: سیمین دخت نوابی
مدیر اجرایی: محسن رحمانی و همکاران

صفحه‌را: آسانا محسنیان

طرح‌های متن: پژمان رحیمی‌زاده - حسین رحمانی

حروفچینی: جامعه سالم ۸۲۷۶۵۸۴

لیتوگرافی رنگی و متن: علیرضایی‌فر ۶۷۲۶۳۲

چاپ متن - رنگی: اتاق چاپ ۲۱۱۷۴۴۵

صحافی: اتاق چاپ ۲۱۱۷۴۴۵

تحریریه جامعه سالم

کوی نصر (گیشا) خیابان ۲۱ - پلاک ۱۴

کدپستی: ۱۴۴۷۷ صندوق پستی: ۲۵۱۱ - ۱۵۸۷۵

تلفن و فاکس: ۸۲۷۶۵۸۴

نظرات مطرح شده الزاماً نظر مآبانه نیست

تقل مطالب یا ذکر مآخذ و نام نویسنده مسمی ندارد

به نام خدا

xalvat.com

| | |
|----|---|
| ۲ | این صفحه برای شما جای مناسبی نیست / محمد لائند |
| ۶ | جامعه مدنی / جامعه موازی / سازمانهای موازی / کاظم کردوانی |
| ۸ | جامعه مدنی، قانون و حکومت / دکتر صادق زیباکلام |
| ۱۲ | جامعه مدنی از منظر تئوری / دکتر فریدون نوابی |
| ۱۷ | جامعه مدنی، فقه قضائیه / شیرین عبادی |
| ۲۰ | دین مدنی / مجید محمدی |
| ۲۴ | به بهانه جامعه مدنی / دکتر علی قسری |
| ۲۸ | جامعه مدنی، «دشارکت»، «قانونمدی»، «کرامت انسانی» / دکتر داور شیخاوندی |
| ۳۲ | قانون را درباره ما اجرا کنید / دکتر محمد رضا باطنی |
| ۳۴ | در جستجوی عدالت اجتماعی / دکتر کاظم علمداری |
| ۴۲ | انقلاب ۱۹۷۹ ایران / جابر کورژمن / امیر موسوی |
| ۴۶ | نقدی بر مقاله حقوق زنان در فقه اسلامی / سید عباس نبوی |
| ۵۰ | سخن گفتن / ثریا خوانساری |
| ۵۲ | چین پس از مرگ دنگ شیائوپینگ / ترجمه سلامت رحبیر |
| ۵۶ | کنشگرش برامون جهانی شدن / سیرا مین / وحید کیوان |
| ۵۹ | ماندگاری و زوال و شهرها در حرکت اجتماعی زنان / نوشین احمدی خراسانی |
| ۶۴ | رابطه جرم و سلامت جامعه / فراز ناجی |
| ۶۶ | تجلیات تلویزیونی، سوءاستفاده از کودکان / دکتر فاطمه قاسم‌زاده |
| ۶۸ | مدیریت سبز - آیزو ۱۴۰۰۰ / دکتر مبر محمد روزبه |
| ۷۱ | گزارشی از کنفرانس منطقه‌ای جهانی شدن |
| ۷۷ | جهانی شدن و تاثیر آن بر مذهب و فرهنگ / سعید نشاط |



طرح روی جلد از پژمان رحیمی‌زاده
اشاره دارد به محتوای مقالات: جامعه
مدنی - دین مدنی - جامعه قانون و
حکومت با تأکید بر مقاله به بهانه
جامعه مدنی از دکتر علی قسری

صفحه ۲۴

امسال، صد و پنجاهمین سال انتشار بیانیۀ کمونیست است. به همین مناسبت، در جاهای مختلف جهان از جمله، اروپا و آمریکا مراسمی برپا گردید. مقاله‌ها به رشته تحریر در آمد و اظهار نظرهای فراوانی شد. کنفرانس پژوهشهای سوسیالیست که هر سال اواخر ماه مارس یا اوایل آوریل در نیویورک برگزار می‌گردد، نخستین نشست عمومی خود را روز ۲۱ مارس به همین موضوع اختصاص داد. در این گردهمایی بزرگ و پرشکوه، سوسیالیست‌های نامداری چون پال سوئیزی، هری گلداف، سمیرا مین، اعجاز احمد، دانیل سینگر و ایلن وود

سخن گفتند و با استقبال پرشور جمعیت شرکت‌کننده روبرو شدند. متن سخنرانی آنها سپس در شمارهی ماه مه مجله‌ی مانتلی ریویو به چاپ رسید. در اروپا نیز کنفرانس بزرگی تشکیل شد که قرار است متن سخنرانی‌ها و بحث‌های آن در این باره در چندمین جلد به چاپ رسد.

متن انگلیسی مانیفست برای چندمین بار لاقلاً توسط دو انتشاراتی - ورسو و مانتلی ریویو - به همین مناسبت انتشار یافت. چاپ ورسو پیشگفتار مبسوطی از مورخ نامدار انگلیسی اریک هابسبام دارد و چاپ مانتلی ریویو پیشگفتارهایی از سوئیزی، گلداف و میکسنیز وود.

در تمام این بحث و گفتگوها یک پرسش اساسی به چشم می‌خورد و آن این است که: آیا مانیفست پس از گذشت ۱۵۰ سال هنوز اعتبار دارد؟

در این نوشته‌ی کوتاه من قصد ندارم پاسخ به این پرسش بنیانی را از زبان سوسیالیست‌های شرکت‌کننده در کنفرانس‌های فوق و یا طرفداران دیدگاه مارکس بدم چرا که وارد شدن در آن بحث سخن را به درازا خواهد کشاند. در عوض، آنچه در اینجا خواهم آورد نظر یکی از

بمناسبت صد و پنجاهمین سال انتشار «بیانیۀ کمونیست»

تا سرمایه‌داری هست آثار مارکس خواندن دارد

دکتر مرتضی محیط - نیویورک

چرا به یک مانیفست

جدید نیاز داریم

دانیل سینگر - ترجمه: بابکن باکوزاد

ما به یک مانیفست جدید نیاز داریم. نه یک نسخه قدیمی، نه یک برنامه یا تمام جزئیات، بلکه یک پروژه چشم‌اندازی از جامعه‌های دیگر، چیزی که گواهی دهد تاریخ به پایان نرسیده و آینده‌ای در فراسوی سرمایه‌داری وجود دارد. نیاز ما به یک مانیفست جدید حیاتی است چرا که فقدان آن به حربه اصلی دشمنان بدل شده است. (هیچ راه دیگری وجود ندارد) این است شعاری که ماشین تبلیغاتی عظیم و قدرتمند آنها بر آن تکیه کرده است. باید این سؤال را با یک مقایسه ساده روشن‌تر کنیم.

سال ۱۹۶۸ سال شورش جوانان بود، منشاء و الهام‌بخش این جنبش که از برکلی تا توکیو را

دربرگرفته بود شورش دانشجویان و کارگران فرانسوی در ماه مه بود که یادآوری می‌کرد اوضاع در دورانی که عصر طلایی سرمایه‌داری نامیده می‌شود چندان به سامان نیست. هنوز سیستم به حیات خویش ادامه می‌داد و جالب است به خاطر آوریم در آن زمان، از آن تحت لوای شعار (هیچ راه دیگری وجود ندارد) دفاع نمی‌شد بلکه این‌طور موضوع را مطرح می‌کردند که سرمایه‌داری به راز رشد پایدار دست یافته است. چرا باید جامعه‌ای را نابود کرد که مدیریت آن به گونه‌ای است که می‌تواند از بدترین فجایع جهان سالم بگذرد و خود را خلاص کند؟ جامعه‌ای که در آن مدیریت کپتلی جایگزین قوانین انعطاف‌ناپذیر بازار و صفوف طولانی بیکاران جای خود را به حمایت‌های اجتماعی دولت داده است. و همه این‌ها چقدر عجیب به نظر می‌رسد اما امروز دیگر هیچ کس سعی نمی‌کند درباره (سرمایه‌داری با چهره انسانی) سخن بگوید. روشن است، ما به قانون جنگل

بازگشته‌ایم و باید آن را قبول کنیم زیرا هیچ راهی برای خروج از آن وجود ندارد. و درست به همین دلیل است که زنده کردن مجدد پروژه، چشم‌انداز و در کل یک آلترناتیو از اهمیت حیاتی برخوردار است. من وانمود نمی‌کنم که راه‌حلهای بسته‌بندی شده‌ای داریم اما شخصاً این مخاطره را به جان می‌خرم چرا که به عقیده من اگر چپ غربی بخواهد بار دیگر نقش تساریخی خویش را ایفا کند باید به صورت اجتناب‌ناپذیری در آینده نزدیک با امروز درگیر شود. نخستین مسأله‌ای که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم «فرآیند نابینا شدن تدریجی کار» است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تأثیر نوبخ تکنولوژیکن در افزایش تولید به معنای بیکاری گسترده و قطعی شدن هرچه بیشتر جامعه است که به ظهور فشر جدیدی به نام کارگران بی چیز انجامیده. اینکه آنچه مارکس «دزدیدن زمان کار دیگری» نامید، بنای بدبخشی آور و نکبت‌باری برای محاسبه ثروت است امروز حقیقی‌تر

استراتژیست‌های سطح بالای وال استریت درباره برخی نوشته‌های مارکس و از جمله مانیفست است.

جان کسیدی (John Cassidy) فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد در رشته اقتصاد است. او سالهاست که مسئول تعیین استراتژیهای سرمایه‌گذاری یکی از مؤسسات بزرگ وال استریت در نیویورک بوده است. تابستان گذشته، هنگامی که او مشغول لذت بردن از تعطیل آخر هفته در خانه ییلاقی و مجلل دوست خود در منطقه اعیان‌نشین لونگ آیلند در حومه نیویورک است به مسئله‌ای برمی‌خورد که موجب شگفتی او می‌گردد. این دوست که اهل انگلیس و همکلاس دانشگاه آکسفورد اوست، از افراد سرشناس بازار مالی لندن بوده و اکنون در مقامی بالاتر، در وال استریت مشغول به کار است.

او ضمن آبتنی در استخر با لحنی ساده به جان کسیدی می‌گوید: «هرچه بیشتر در وال استریت می‌مانم بیشتر قانع می‌شوم که کارل مارکس درست می‌گفت». جان کسیدی می‌نویسد: «ابتدا فکر کردم این دوست دارد با من مزاح می‌کند». دوست او اما بطور جدی ادامه می‌دهد: «یک جایزه نوبل منتظر کسی است که نظریات مارکس را دوباره

زنده کند و همه‌ی آنها را به صورت یک مدل پیوسته به هم درآورد». این دوست سپس با قیافه‌ی جدی‌تری ادامه می‌دهد: «من بطور قطع قانع شده‌ام که شیوه‌ی برخورد مارکس به سرمایه‌داری صحیح‌ترین شیوه‌ی ممکن است».

جان کسیدی ادامه می‌دهد: «من پراستی از سخنان دوستم شگفت‌زده شده بودم چرا که، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ با هم در آکسفورد درس خوانده بودیم و در آن موقع جزو فکری دانشگاه سخت تحت تأثیر نوشته‌های جان مینارد کینز بود که نظریات مارکس را «مشتی فریب و نیزنگ پیچیده» و «کمونیسم را توهین به شعور انسان» می‌دانست».

با این همه، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که اگر کسی با معلومات دوست قدیمی او و تجربه وسیع‌اش در وال استریت و آشنایی عمیق او، با اقتصاد و گلوبال، چیزهایی با ارزش در نوشته‌های مارکس یافته باشد. این آثار باید به خوانندش بیارزد. بنابراین در کتابفروشیهای دست دوم نیویورک، به دنبال کتاب‌های مارکس می‌گردد و از جمله «کاپیتال»، «مانیفست»، «ایدئولوژی آلمانی»، «هیجدهم پرومر لوسی بناپارت» و نوشته‌های اولیه مارکس و «تئوری‌های ارزش

اضافی» را پیدا می‌کند و آغاز به مطالعه‌ی آنها می‌کند.

جان کسیدی، نتیجه‌ی این مطالعات را به صورت مقاله‌ای در می‌آورد که مجله‌ی پرتیراژ نیویورکر آنرا زیر عنوان «متفکر آینده: بازگشت کارل مارکس» در شماره ۲۷ - ۲۰ اکتبر خود به چاپ می‌رساند. و من بخشهای وسیعی از مقاله‌ی فوق را به عنوان یک پاسخ به پرسشی که در ابتدای این نوشته مطرح کردم در زیر می‌آورم. در این مقاله می‌خوانیم:

«مارکس پژوهشگر نظام سرمایه بود و باید به این مفهوم درباره‌ی او قضاوت کرد. بسیاری از تضادهایی را که در سرمایه‌داری نوع ویکتوریایی مشاهده کرد و دولت‌های اصلاح‌طلب بعدی توانستند آنها را جایجا کنند، یا التیام بخشند، دوباره، همچون ویروس‌های تغییر شکل یافته‌ی سر بر آوردند. مارکس در جاهایی که خواننده را خسته نمی‌کند، جملاتی درباره‌ی جهانی

شدن سرمایه، نابرابری، فساد سیاسی، انحصار، پیشرفت تکنولوژیک، سقوط فرهنگ جامعه‌ی بشری و زندگی اعصاب خردکن عصر مدرن می‌نویسد که انسان را در جای خود می‌خکوب می‌کند؛ مسائلی

از ۱۵۰ سال پیش جلوه می‌کند، آنچه مسلم است این است که ما ابزارهای تکنولوژیک را در اختیار داریم تا به گونه‌ای دیگر زندگی کنیم بنابراین اگر تولیدات نه براساس ارزش مبادله یا میزان سنگینی کیفیهای جیبی بلکه براساس آندسته از نیازهای اجتماعی تعیین شود که مردم به صورت دموکراتیک درباره آنها تصمیم‌گیری می‌کنند، می‌توانیم در حین رشد اقتصادی اجتماعی در وضعیت زیست‌محیطی متعادل، بیکاری را منو و میزان ساعات کار در هفته را کاهش دهیم، در عمل نیز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ما نوشته‌ایم کاهش کارهای سنگین، طاقت‌فرسا و خطرناک را آغاز کنیم که بتدریج به از میان برداشتن مرز میان کار و اوقات فراغت خواهد انجامید.

مسئله دومی که با آن مواجهیم روند جهانی شدن است در اینجا کار ما مضاعف است. جهانی شدن اغلب بجای شعار معروف (هیچ راه دیگری وجود

ندارد) یکنار برده می‌شود تا مردم را متقاعد کنند که مبارزه امری بوج و بیهوده است. از این رو ما باید به آنها خاطر نشان سازیم هنوز دولت - ملت حوزه‌ای است که مبارزه برای تحول بنیادی جامعه باید از آن آغاز گردد. یا براساس این عبارت از مانیفست «پرولتاریای هر کشور البته باید نخست با بورژوازی داخلی دست و پنجه نرم کرده و مسائل خود را با آن حل کند». اما این تنها نیمی از داستان است. سوسیالیسم نیز درست شبیه سرمایه‌داری تمایلی به فرآگیر شدن در سراسر جهان دارد از این رو انترناسیونالیسم تنها پاسخ هوشمندانه به روند جهانی شدن است. این امر ضرورتی فوری برای جنبشهای کارگری کشورهای مختلف اتحادیه اروپاست. اما در عین حال نیز باید در سراسر جهان از نو زنده شود. نبرد نهایی در کل سیاره بوقوع خواهد پیوست و از پاریس تا پکن و از استول تا سیاتل را دربر می‌گیرد. مسأله سوم، برابری است. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن ثروت ۴۴۸ میلیارد

از درآمد نیمی از جمعیت جهان در سال ۱۹۹۶ بیشتر بوده است. این تفاوت‌های فاحش فقط جنبه بین‌المللی ندارد. درآمد یک بورژواز ساکن نیویورک در عرض چند هفته معادل ۱۵۰ هزار سال درآمد یک آمریکایی با حقوق متوسط است. و به همین ترتیب قطعی شدن جامعه شدت بیشتری به خود می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای عدالت‌خواهی یا جستجوی برابری باید در قلب هر پروژه پیشرو نقش بسته باشد.

این جستجو موضوعات زیادی را در بر گرفته و کار زیادی می‌طلبد و در پی آن پایان استثمار قرار دارد. این به معنای آن است که ما نمی‌توانیم از قبل آنچه جهان سوم نامیده می‌شود زندگی کنیم. این به معنای آن است که باید به ریشه‌ای‌ترین و کهنه‌ترین نوع استثمار یعنی استثمار زن توسط مرد حمله برد. عدالت‌خواهی برخلاف آنچه گفته‌اند به معنای یک شکلی و یکنواختی نیست بلکه تلاشی است برای

که اقتصاددانان امروز تازه دارند به آنها فکر می‌کنند. بدون اینکه درک کنند، تازه در جا پای مارکس قدم برمی‌دارند.»

The next thinker: The Return of Karl Marx, The New Yorker, 20 - 27 Oct. 1997, p. 248.

نویسنده سپس ادامه می‌دهد: «مارکس مانند بسیاری از متفکرین دیگر، در سنین ۲۰ تا ۳۰ سالگی به اندیشه‌های خود دست یافت و مابقی عمر خود را صرف تکامل و گسترش این اندیشه‌ها کرد» (همانجا صفحه ۲۵۰)

جالب است که این نویسنده بورژوا با واقع‌بینی و به درستی مارکس را به دو شقه‌ی «مارکس جوان» و «مارکس سالمند» تقسیم نمی‌کند بلکه بر این واقعیت آگاه است که پژوهشهای مارکس از سالهای اواسط دهه‌ی ۱۸۴۰ به بعد برای تکامل و گسترش دیدگاههای بنیانی دوره جوانی او بوده است. در ادامه‌ی مقاله می‌خوانیم: «بیش اساسی مارکس که در «ایدئولوژی آلمانی» مطرح شده، امروز دوباره توسط جیمز کارویل

(J. Carvill) [سرپرست مبارزات انتخاباتی کلبتون که به دلیل موفقیت در کار خود فردی پر

آوازه شد] مطرح گردیده است و آن هم اینست: «احمق، موضوع اصلی اقتصاد است!».

شیوه‌ای که مارکس، همین تئوری را در آن بیان می‌کند و «مفهوم ماتریالیستی تاریخ» یا «ماتریالیسم تاریخی» خوانده می‌شود، اکنون آنچنان مورد قبول عامه واقع شده که تحلیل‌گرانی چون کارویل این تئوری را بدون اینکه کوچکترین اشاره‌ای به مارکس کنند به کار می‌بندند. هنگامی که محافظه‌کاران استدلال می‌کنند که «دولت رفاه» محکوم به شکست است چرا که دست و پاگیر سرمایه‌گذاری خصوصی است، یا می‌گویند اتحاد شوروی از هم پاشید چرا که کارآیی سرمایه‌داری غرب را نداشت، در واقع دارند از این استدلال مارکس استفاده می‌کنند که اقتصاد، نیروی محرکه‌ی تکامل انسان است. در واقع همانگونه که سیرجان هیکس (Sir John Hicks) اقتصاددان انگلیسی برنده‌ی جایزه نوبل سال ۱۹۶۹ خاطر نشان می‌کند، به تئوری تاریخ که می‌رسیم، مارکس هنوز تقریباً همه‌ی این قلمرو را در اختیار خود دارد، پرفسور هیکس می‌نویسد: «این یک مسئله خارق‌العاده است که یکصد سال پس از نوشته شدن «کاپیتال»، آنچه به اندیشه‌های آن اضافه شده این همه ناچیز

است... مارکس یک تقلیل‌گرای خام نبود اما به این مسئله اعتقاد داشت که آنچه در نهایت تعیین‌کننده‌ی باورها و شیوه‌های برخورد انسانها با مسائل است همانا راه و روش سازماندهی تولید جامعه است. بطور مثال این نظام سرمایه‌داری است که انسانها را وامی‌دارد تسلیم حرص و آز پست و فرومایه شوند.»

پرفسور هیکس سپس برای تأکید بر این نظر خود، جمله‌ی زیر را از دست‌نوشته‌های اقتصادی - سیاسی ۱۸۸۴ مارکس نقل قول می‌کند: «پول ارزش جهانشمول و خود پایای همه چیز است و از این رو ارزشهای واقعی و اصیل همه‌ی جهان، چه جهان انسانی و چه طبیعی را به یغما می‌برد... پول جوهر بیگانه شده‌ی کار انسان و هستی انسان است. این جوهر بیگانه شده بر او چیره می‌گردد و او آنرا می‌پرستد.» لحن کلام مارکس ممکن است قدری تند و شدید باشد، اما آیا حقیقت ندارد؟ به دکه‌های فروش مجلات نظر افکنید و ملاحظه کنید که پر از جملاتی با عناوین زیر است: پول، پول هوسستند، ثروت، قیبت. مشکل بتوان تلویزیون را روشن کرد بدون اینکه یک پند و اندرز مالی نشنویم و در باب کرامات و



از میان بردن ریشه‌های اجتماعی نابرابری که تحولات عمیق در مناسبات قدرت و مالکیت را طلب می‌کند و در عین حال ما را به موضوع چهارم یعنی دمکراسی رهنمون می‌شود.

آخرین و البته نه کم‌اهمیت‌ترین موضوع، مسأله دمکراسی است. دمکراسی ضروری است نه به خاطر جلوگیری از تکرار جنایتهایی که به نام سوسیالیسم صورت گرفته است بلکه بخاطر آنکه برای ما دمکراسی تنها به ورقه‌های رأی که بپندد آن هر چهار سال یکبار این و آن را انتخاب می‌کنیم ختم نمی‌شود بلکه در معنای کسب حاکمیت مردم بر کار و سرنوشت خویش در کارخانه‌ها، اداره‌ها، فروشگاهها، آزمایشگاهها و دانشگاههاست ما باید دمکراسی را از نو بسازیم، اگر بخواهیم، سوسیالیسم بیانگر جامعه‌ای خودگردان باشد.

اگر جنبش در این راستا حرکت کند در مسیری قرار می‌گیرد که آن را آرمانشهر واقعی

می‌نامیم. واقعی بدلیل اینکه ریشه در مبارزات سیاسی اجتماعی واقعی امروز دارد. آرمانشهر بدلیل اینکه دشمنان ما، آرمانشهرگرایان را از هر تلاش برای رفتن به فراسوی مرزهای سرمایه‌داری منصرف می‌کنند.

در انتها برای مقاصد کوتاه‌مدت باید به سه نکته اشاره کنیم. نخست آنکه وقتی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت سخن می‌گوئیم به معنای آن نیست که معتقدیم باید یک شبه به آن دست پیدا کنیم. این یک نسخه با دستورالعمل برای سوسیالیسم فوری نیست. ما می‌دانیم که راه درازی در پیش است اما تنها وقتی می‌توان قدم در این راه نهاد که چشم‌اندازی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت داشته باشیم چشم‌اندازی که متحول و بازیبنی خواهد شد.

مسأله دوم توجه به این حقیقت است راه دراز به معنای آن نیست که وقت زیادی برای آغاز حرکت باقی مانده، با رشد و افزایش نارحمایتی عمومی

اگر راه‌حلهایی بشود و عقلانی فراهم نکنیم خیل عظیمی از مردم را که آماده حرکتند با راه‌حلهای وادکنشی و غیرعقلانی تنها گذاشته‌ایم، از فرانسه جایی که زندگی می‌کنم و از جایی که جبهه ملی ژان طاری همین پیروزی دیگری در انتخابات بدست آورده هشدار می‌دهم شعب گذشته برای ابد دهن نشده است.

نهایت آنکه همه اینها چیزی نیست که تنها ذهن پارسی‌ها و اروپایی‌ها را به خود مشغول کند بلکه اگر نظری به آنچه پیرامونمان می‌گذرد بیندازیم این بخشی از مبارزه مشترک ماست و به همین دلیل است که باید مقاله‌ام را با شعار فرانسوی در زمستان ۱۹۹۵، آن زمستان سرشار از نارحمایتی که انگیزه نویسی برای حرکت بود به پایان برم، *ovais, ovais, tous ensemble, tous ensemble* همه با هم بیایید همه با هم هرچه زودتر حرکت را از دو سوی اقیانوس آغاز کنیم.

قهرمانی‌های آدم‌هائی چون جورج سوروس، وارن بافت، و بیل گیت چیزی به گوش و چشمان نرسد، تباهی فرهنگ مردم در اثر انگیزه پول‌پرستی که بهترین نمونه آن محصولات هالیوود است ۱۵۰ سال پیش توسط مارکس پیش‌بینی شده بودند. او در گرو ندریسه استدلال می‌کند که هنر تولید شده در یک جامعه باز شرایط مادی آن دوره‌ی ویژه تاریخی است. هومر و

ویسزویل بازتاب دیدگاه اسطوره‌ای و ساده‌انگارانه از طبیعت بودند که در عصر ماشین، راه‌آهن و تلگراف قابل دوام نبودند. (همانجا) جان کسیدی سپس به محتوای مانیفست پرداخته و می‌نویسد: «پیش‌بینی‌های پیش‌رس این کتاب درباره مرگ قریب‌الوقوع سرمایه‌داری دست‌آوردهای فکری بسیار پر اهمیت‌تر این کتاب، یعنی شیوه‌های کار نظام سرمایه را پنهان می‌کند.» آشکار است که نویسنده از اذعان مارکس و انگلس به پیش‌رس بودن پیش‌بینی‌های آنها در ۱۸۷۲ و اقرار مجدد انگلس در سال ۱۸۹۱ به همین مطلب اطلاع ندارد. او ادامه می‌دهد: «جهانی شدن سرمایه» از آن آهنگ‌هایی است که در این سال‌های پایانی قرن بر لبان هر کسی جاری

است؛ از چپانگک زمین گرفته تا تونی بلر، در حالیکه مارکس پیامدهای این پدیده را ۱۵۰ سال قبل پیش‌بینی کرده بود. مارکس [در مانیفست] می‌نویسد: «ناآرامی بی‌وقفه‌ی همه‌ی شرایط اجتماعی، بی‌ثباتی و اضطراب همیشگی، عصر بورژوازی را از تمام اعصار دیگر متمایز می‌کند. هر چیز استوار ذوب و تبدیل به غبار می‌شود، هر چیز مقدس آلوده می‌گردد و انسان سرانجام وادار می‌شود؛ با حواس جمع شرایط واقعی زندگی و روابط خویش با هم نوعش را بپذیرد.»

نقادان معاصر جهانی شدن سرمایه، زیبایی خشک‌تر از زبان مارکس به کار می‌برند، پیام اما همان است. زیبایی که دانی رودریک Dani Rodrik

اقتصاددان دانشگاه هاروارد درباره «جهانی شدن» به کار می‌برد همان پیام مارکس را دارد اما ذکر نام مارکس برای یک استاد دانشگاه درجه اول امریکا مفید به حال شغل او نخواهد بود. (همانجا)

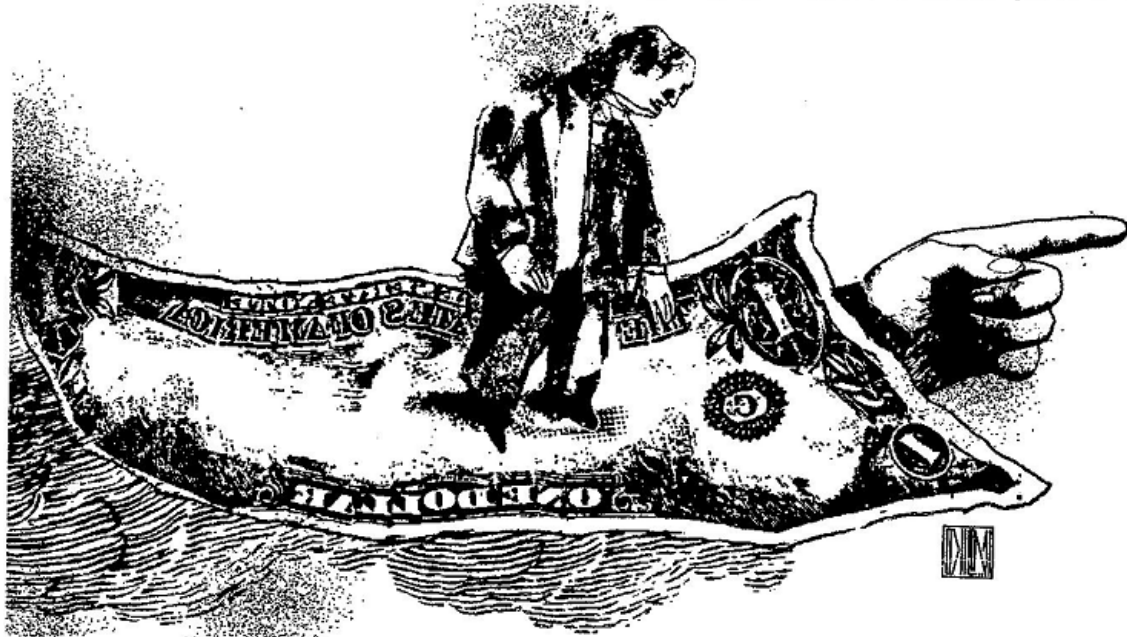
جان کسیدی در دنباله مقاله خود کتاب کاپیتال را با یکی از آخرین متون اقتصادی که توسط یکی از استادان دانشگاه هاروارد بنام گریگوری منکیو (G. Mankiw) نوشته شده مقایسه

می‌کند و می‌نویسد:

«در هشتصد صفحه‌ی این کتاب، نام مارکس تنها یکبار آن هم بالحن تحقیرآمیز ذکر می‌شود. منکیو با نقل قول از اقتصاددان اوائل این قرن آلفرد مارشال، اقتصاد را چنین تعریف می‌کند: «اقتصاد مطالعه‌ی بشر، ضمن انجام کارهای معمولی و روزمره است». چنین مطالعه‌ی پاسخگویی اموری از این قبیل خواهد بود که: «چرا گیر آوردن آپارتمان در شهر نیویورک این قدر مشکل است». یا «چرا بلیط هواپیمای دوسره چنانچه مسافر، آخر هفته را نیز در مقصد بسر برد ارزانتر از بلیط یکسره است» یا «چرا به جیم کاری برای بازی در یک فیلم این همه پول می‌دهند» او سپس ادامه می‌دهد:

«مارکس چنین مسائلی را از نظر دور نمی‌داشت اما عقیده داشت که وظیفه علم اقتصاد توضیح و تبیین گردش چرخ جامعه بطور درازمدت است در حالی که مسائلی از این قبیل نقشی درجه دوم دارند.» نویسنده ادامه می‌دهد:

«یکی از درسه‌های پر اهمیت مارکس این است که گرایش سرمایه به سوی انحصار است. پدیده‌ای که در زمان او بسیار ناپیدا تر از امروز بود. که منجر به برقراری مقررات تنظیمی سختی



می‌گردد. این مسئله بعدها با اصلاحات تودور روزولت و فرانکلین روزولت به اثبات رسید. اما از آن مهتر اینکه در دهه‌ی اخیر شاهد موج عظیمی از ادغام شرکت‌ها در بخشهای آنچنان متنوعی بوده‌ایم که از دستگاههای ارتباط جمعی گرفته تا پزشکی و داروسازی و اسلحه‌سازی و بانکهای سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد». (همانجا صفحه ۲۵۲). نویسنده پس از اذعان به اینکه تشخیص ماوکس درباره انگیزه اصلی سرمایه‌دار - انگیزه سود - صحیح‌تر و عملی‌تر از انگیزه‌های پرشمرده از سوی اقتصاددانان تئولیرال است می‌نویسد:

«این دیدگاه درباره رشد اقتصادی، پس از ماوکس از سوی اقتصاددانان به فراموشی سپرده شد اما در دهه‌ی ۱۹۴۰ توسط شوپیتز دوباره زنده شد... روایت ماوکس از سرمایه‌داری با دیدگاه بسیاری از سرمایه‌داران معاصر نیز هماهنگ و سازگار است؛ سرمایه‌داری که ترجیح می‌دهد ضربه‌های شلاق را تحمل کنند اما برچسب مارکسیستی نخورند. بطور مثال در سالهای دهه‌ی ۱۹۸۰ جک ویش (Jack Welch) رئیس بیرحم اما بسیار مورد احترام

جنرال الکتریک که این شرکت را با تعطیل دهها شعبه‌ی تولیدی و اخراج دهها هزار کارگر و کارمند دگرگون ساخت، دلالتی را برای این کار خود ارائه می‌دهد می‌تواند به گوش هرکسی که ماوکس را مطالعه کرده باشد کاملاً آشنا باشد. او در یکی از گردهمایی‌های سهامداران اصلی این انحصار غول‌آسا در سال ۱۹۸۹ می‌گوید: «حوادثی که با شتاب هرچه تمامتر به سوی ما هجوم می‌آورند چنان است که سال‌های پر حادثه دهه‌ی ۱۹۸۰ را همچون دهه‌ی تفریح کنار دریا درخواهد آورد. آنچه در پیش داریم برخوردهای نوع دارویی [تنازع بقاء] در هر یک از بازارهای عمده جهان خواهد بود؛ برخوردهایی که به کمپانی‌های کشورهای بازنده کوچکترین ترحمی نخواهد کرد». (همانجا) جان کسیدی سپس ادامه می‌دهد:

«در یک قرن پس از ماوکس دولت‌های کشورهای صنعتی به منظور بهبود سطح زندگی کارگران دست به یک سلسله اصلاحات زدند: قوانین کار، قانون حداقل دستمزد، خدمات رفاه اجتماعی، مسکن ارزان قیمت، نظام بهداشت و

بهداری عمومی و مجانی، مالیات بر ارث، مالیات صعودی بر درآمد و غیره، این اقدامات التسیام‌بخش در زمان ماوکس می‌توانستند «سوسیالیسم» نامیده شوند. واقعیت این است که بسیاری از این اقدامات مواردی بودند که در

مانیفست نام برده شده بودند و معلوم نیست سرمایه‌داری بدون این اقدامات چگونه می‌توانست جان سالم به در برد. تنها در ۲۰ سال اخیر است که به نام «کارآئی اقتصادی» پورش تمام عیاری به سویال دمکراسی آغاز گردیده است. این هجوم راست سیاسی موجب تشدید کم سابقه‌ی نابرابری به صورتی گردیده است که توسط ماوکس پیش‌بینی شده بود... این تغییرات نشان دهنده‌ی سرازیر شدن بی‌سابقه‌ی ثروت از فقرا به ثروتمندان است... ماوکس معتقد بود که شکاف بنیانی در جامعه میان آنانی است که صاحب وسایل تولید یعنی کارخانجات، ماشینها و ابزار و وسایل تولید کالا از یکسو (بورژوازی) و توده‌های مردمی است که تنها ثروت قابل عرضه آنها نیروی کارشان است (پرولتاریا).

این تقسیم‌بندی ممکن است قدری شدیدتر از واقعیت باشد چرا که افراد صاحب کسب و کار خود را نادیده می‌گیرند اما تردید نمی‌توان داشت که بزرگترین برندگان در دو دهه‌ی اخیر آنهایی هستند که وسایل تولید را زیر کنترل دارند یعنی سهامداران اصلی شرکتها و مدیران سطح بالای آنها. در سال ۱۹۷۸ درآمد یک رئیس (C.E.O) شرکت بزرگ ۶۳ برابر درآمد یک کارگر بود. در سال ۱۹۹۵ درآمد همین رئیس شرکت به ۱۷۰ برابر یک کارگر رسید. صاحبان اصلی سهام نیز ثروتهای عظیمی نصیب خود کرده‌اند و به این دلیل نابرابری و بی‌عدالتی بشدت افزایش یافته است. طبق برآورد ادوارد وولف (E. Wolff) استاد اقتصاد دانشگاه نیویورک، ۵۰٪ کل ثروتهای مالی کشور متعلق به ۱٪ ثروتمندترین افراد آمریکائی است و ۱٪ کل این ثروت‌ها به ۱۰٪ بالای جامعه تعلق دارد. مطابق برآورد هیئت مدیره بانک مرکزی آمریکا ۶۰٪ از مردم آمریکا، هیچ نوع سهمی در شرکتها (چه مستقیم چه غیر مستقیم از طریق صندوق بازنشستگی و غیره) ندارند. اکثر خانواده‌هایی نیز که صاحب سهمی هستند مجموع ارزش این سهام از دو هزار دلار کمتر است. این ارقام نشان می‌دهد که یکی از بحث‌انگیزترین نظرات ماوکس یعنی تئوری

«فقیرتر شدن فقرا» در حال برگشت است. ماوکس برخلاف نظر خیلی از منتقدانش - که دیدگاه او را تحریف می‌کنند - اعتقاد نداشت که در نظام سرمایه مزد کارگران هیچگاه افزایش نخواهد یافت. او اما بر این باور بود که سود سرمایه‌داران با سرعتی بیش از مزد کارگران افزایش خواهد یافت و در نتیجه کارگران نسبت به سرمایه‌داران فقیرتر خواهند شد. و این، دقیقاً آن چیزی است که در دو دهه‌ی گذشته اتفاق افتاده. مزد متوسط یک کارگر با احتساب میزان تورم هنوز از سطح ۱۹۷۳ پایین‌تر است در حالیکه سود سرمایه‌داران در همین مدت سر به آسمان کشیده است» (همانجا صفحات ۳ - ۲۵۲)

جان کسیدی در پایان مقاله خود به ساختار قدرت در نظام سرمایه‌داری غرب پرداخته و نظر ماوکس را در این باره چنین تحلیل می‌کند:

«شاید استوارترین عنصر پژوهش ماوکس بحث او درباره این موضوع است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری قدرت واقعی در کجا قرار دارد. این موضوع چیزی است که با دلشغولی اقتصاددانان با مسئله‌ی حق انتخاب مصروف‌کننده به کلی نادیده گرفته شده است. اخیراً چند نفری از اقتصاددانان به نظر ماوکس برگشته‌اند.

ماوکس نظراتش این است که شرایطی که مردم مجبور می‌شوند چیزی را انتخاب کنند دست کم به همان اندازه اهمیت دارد که خود عملی انتخاب کردن. (مثال آن کسی است که دزد هفت تیر را به شقیقه‌اش گذاشته و دو راه برای انتخاب پیش روی او می‌گذارد: یا پول را تحویل بده یا جانان گرفته می‌شود). اقتصاددانان و نظریه‌پردازان زیادی به فکر تکامل تئوری قدرت افتاده‌اند. نظر ماوکس این بود که سکان‌داران دولت‌های مدرن کمیته‌ای برای مدیریت امور عمومی بورژوازی هستند. مشاهده‌ی روابط نزدیک کاخ سفید با سرمایه‌داران و مبالغ هنگفتی که اینان صرف مبارزه انتخاباتی رئیس جمهور می‌کنند، نشان می‌دهد که ماوکس، علی‌رغم بعضی اشتباهاتش خطوط بنیانی گردش کار این نظام را بخوبی تشخیص داده است». (همانجا)

نویسنده، مقاله‌ی خود را با این جمله به پایان می‌رساند:

«تا زمانی که نظام سرمایه‌داری ادامه دارد، خواندن کتاب‌های ماوکس ارزش خواهد داشت».